

An Analysis of Conversational Implicatures in a “Ghazal” of Hafiz based on Grice’s Inference Theory

Maryam Rashidi¹

Received: 03/02/2019

Accepted: 11/01/2021

Abstract

In discourse analysis, Grice’s inference theory – particularly, his ideas on implication – is quite helpful in determining the speaker’s intention as well as discovering and justifying the relations between discourse and its illocutionary force in verbal communication. Likewise, Grice’s verbal implications can be useful in interpreting and analyzing literary texts which are filled with figures of thought and words and sentences which usually have implicit and metaphorical meanings. Following Grice’s inference theory and his cooperative principles, this paper studies the quality of deviation from standard language norms and its transformation into mystical and literary language in a *ghazal* of Hafiz in order to calculate and infer the implicit meanings within a methodic and systematic framework. Therefore, at first, Grice’s theory and concepts such as conversational implicatures are presented and further elaborated on with a discussion of appearance appropriateness in classical rhetoric. Then, adopting a descriptive-analytic method, the first *ghazal* of Hafiz is studied, and the intentions beyond his words are extracted. This analysis shows that this *ghazal* does not feature Grice’s cooperative principles, and has deviated from standard language norms. Thus, Hafiz has used words and sentences in other meanings, and has created a mystical-literary language in a syncretic *ghazal*. The present paper’s main contribution is the justification and explication of Hafiz’s mystical language in the *ghazal* in question using reliable devices in pragmatics.

Keywords: Implication, Hafiz, Mystical Language, Grice, Inference Theory

1. Assistant Professor, Center for Islamic Knowledge and Persian Language and Literature, Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran.
E-mail: mrashidi7682@yahoo.com

Extended Abstract

1. Introduction

Grice's inference theory is one of the best tools for discourse analysis and language pragmatics as it provides us with instructions for textual analysis as well as inferring meaning, and enables us to analyze literary texts within a specific methodical framework as an artistic manifestation of the standard language. The present study investigates the tools Hafiz uses to turn the referential language into emotional-artistic language and how he goes beyond the standard language to create implicit meaning. To this end, the first *ghazal* in his *Divan* is analyzed using Grice's ideas and those of semantics scholars from the past. The present paper hypothesizes that there are meanings beyond the formal meaning of the linguistic elements in this *ghazal*.

2. Theoretical Framework

Grice's inference theory, in which, unlike other types of verbal implications, the context of the text or discourse is of greater importance, has provided the present study with a specific framework to investigate possible meanings existing beyond the formal meaning of the first *ghazal* in Hafiz's *Divan*.

3. Methodology

The present study adopts the descriptive-analytical approach to investigate the conversational implicatures of one of Hafiz's greatest poems.

4. Discussion and Analysis

While Grice recommends avoiding ambiguities in the use of language, Hafiz has taken the opposite way. In this *ghazal*, he has repeatedly employed ambiguous, indirect, and figurative language, which is an important part of his style of poetry and the mystical language. However, he has used mystical, symbolic language in a coherent way so that mystical implications can be detectable.

5. Conclusion

The analysis of the verbal implications employed by Hafiz in the first *ghazal* of his collection of poems, using Grice's inference theory, indicates that Hafiz has deliberately deviated from the rules and norms of standard language, to which Grice refers to as the cooperative principle. Hafiz communicates his mystical messages indirectly through a literary-mystical language. His deviation from the standards has provided his language with the qualities needed for a mystical communication of ideas. These qualities are the logical qualities of conversational implicatures, which help the sender of mystical messages and implications establish successful communication and interaction with the reader.

Bibliography

- Aqagolzadeh, F. 1390 [2011]. *Tahlil-e Gofteman-e Enteqadi*. Tehran: Entesharat Elmi va Farhangi.
- Fazilat, M. 1385 [2006]. *Ma'nashenasi va Ma'ani dar Zaban va Adabyat*. Kermanshah: Razi.
- Halliday, M. 1393 [2014]. *Zaban, Baft va Matn*. M. Monshizadeh and T. Ishani (trans.). Tehran: Elmi.
- Lyons, J. 1391 [2012]. *Daramadi bar Ma'nishenasi-e Zaban*. K. Safavi (trans.). Tehran: Elmi.
- Safavi, K. 1391 [2012]. *Ashnayi ba Zabanshenasi dar Motale'at-e Adab-e Farsi*. Tehran: Nashr-e Elmi.
- Safavi, K. 1391 [2012]. *Neveshteha-ye Parakandeh*. Tehran: Nashr-e Elmi.
- Shairi, H. 1388 [2009]. "Az Neshanehshenasi-e Sakhtgara ta Neshanehshenasi-e Goftemani." *Naqd-e Adabi*: 2/8: 33-51.
- Shamisa, S. 1393 [2014]. *Ma'ani*. Tehran: Mitra.
- Yarmohammadi, L. 1391 [2012]. *Daramadi beh Goftemanshenasi*. Tehran: Hermes.
- Yule, G. 1393 [2014]. *Karbordshenasi-e Zaban*. M. Amouzadeh and M. Tavangar. Tehran: Samt.

محاسبه تضمن‌های کلامی در غزلی از حافظ با بهره‌گیری از نظریه استنباطی گرایس

مریم رشیدی^{*۱}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴

چکیده

در گفتمان‌شناسی برای کشف و توجیه رابطه صورت و بار منظوری سخن در ارتباط کلامی و تشخیص منظور گوینده، بهره‌گیری از نظریه استنباطی گرایس به‌ویژه تضمن و تلمیح مطرح در آراء او بسیار اهمیت دارد. در تحلیل متون ادبی نیز که صحنه حضور صور خیال است و غالباً کلمات و جملات، حامل معانی ضمنی و مجازی است، تضمن‌های کلامی گرایس، قابلیت و کارایی لازم برای توجیه و تفسیر معانی ضمنی را داراست. پژوهش حاضر با استفاده از نظریه استنباطی و اصول همکاری گرایس و نیز مبحث اقتضای ظاهر در معانی سنتی، چگونگی عدول از هنجارهای زبان خودکار و تبدیل آن به زبانی ادبی-عرفانی را در غزلی از حافظ بررسی و معانی تلویحی و تضمن‌های عرفانی آن را در چارچوبی روشمند، محاسبه و استنباط می‌کند. بدین منظور ابتدا نظریه گرایس تشریح و با مبحث اقتضای ظاهر تکمیل می‌شود. سپس با تکیه بر آن و با بهره‌گیری از روشی توصیفی-تحلیلی، نخستین غزل دیوان حافظ بررسی و پیام‌های افزون بر کلام او که معنای مقصود اوست استخراج می‌شود. این تحلیل نشان می‌دهد که حافظ در این غزل با عدم رعایت اصول همکاری گرایس و عدول از هنجارهای زبان معیار، کلمات و جملات را در معانی دیگر به کار برده و با ایراد کلام برخلاف مقتضای ظاهر، زبانی عرفانی را در قالب غزلی تلفیقی پدید آورده است. تحلیل زبان عرفانی در آثار ادبی از حوزه‌های جدید ادبیات عرفانی است و دستاورد تحقیق حاضر، توجیه و تبیین علمی و روشمند زبان عرفانی حافظ در غزل مورد نظر، با استفاده از ابزارهای قابل اتکاء کاربردشناسی زبان است.

واژگان کلیدی: تضمن، حافظ، زبان عرفانی، گرایس، نظریه استنباطی.

* mrashidi7682@yahoo.com

۱. استادیار مرکز معارف اسلامی و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی اصفهان، ایران.

۱- مقدمه

«یکی از پیچیده‌ترین مسائل تحلیل متن ادبی، چگونگی شکل‌گیری معنی و درک آن در فضایی از کاربرد زبان است که در دو نوع خود، واقعیت‌گریز می‌نماید و برحسب گریز از هنجارهای حاکم بر زبان خودکار آفریده می‌شود» (صفوی، ۱۳۹۱ الف: ۳۸۷). متن ادبی با به‌کارگیری ابزار تصویرآفرینی، جولانگاه تعبیرات مجازی و غیرحقیقی است. در زبان ادبی، سخنور جهان ذهنی خود را به تصویر می‌کشد و درک معنا و مقصود او با راهکارهایی شکل می‌گیرد که از معنی صوری عبور کرده، به لایه‌های زیرین متن می‌پردازد و جریان ارتباط با گیرنده را برقرار می‌سازد. واکاوی و تحلیل نقش ادبی- هنری زبان با همه زوایا و لایه‌های گسترده و چندبعدی، قاعدتاً باید بر پایه دلالت‌های زبانی صورت پذیرد (نک. فضیلت، ۱۳۸۵: ۱۹۴)؛ زیرا ماده ادبیات، زبان است و «ادبیات نظام نشانه‌شناختی مستقلی از نظام نشانه‌شناختی زبان نیست و در نتیجه باید بتوان مختصات آن را برحسب مختصات نظام زبان مورد بررسی قرارداد» (صفوی، ۱۳۹۱ الف: ۳۹۰-۳۹۱). بنابراین برای کشف قواعد زبان ادبی ناگزیریم از قواعد زبان معیار بهره بگیریم و با در نظر داشتن تشابهات و تفاوت‌های آنها، فرایند تبدیل شدن زبان عادی به زبان ادبی و روند شکل‌گیری آن را تبیین کنیم. یکی از برجسته‌ترین ابزارهای تحلیل گفتمان و کاربردشناسی زبان، نظریه استنباطی گرایس است که در زبان فارسی به نظریه تلویحی و استلزام ارتباطی نیز ترجمه شده‌است. این نظریه با در برداشتن اصول و اندرزهایی که قابل تعامل با مبحث اقتضای ظاهر در معانی سنتی است، دستورالعمل‌هایی معین را برای تحلیل متن و دریافت معنای گوینده صادر می‌کند و قادر است در چارچوبی روشمند، تحلیل متون ادبی را نیز به عنوان نمودی هنری از زبان معیار، برعهده گیرد.

پژوهش حاضر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که حافظ برای تبدیل زبان ارجاعی به زبانی عاطفی- هنری و آفرینش متنی ادبی، از چه ابزارهایی بهره برده‌است و چگونه از هنجارهای زبان معیار عدول و معانی تلویحی و ضمنی ایجاد کرده‌است؟ برای یافتن پاسخ، نخستین غزل دیوان حافظ را برگزیده، با تکیه بر آراء معناشناختی گرایس و تلفیق آن با آراء قدمای علم معانی، فرایند آفرینش زبانی ادبی- عرفانی را در آن غزل، تجزیه و تحلیل و ساز و کارهای مربوط به آن را تبیین می‌کند. بنابراین روش پژوهش، توصیفی- تحلیلی و رویکرد آن مسأله‌محور است.

فرضیه پژوهش وجود پیام‌هایی فراتر از معانی صوری عناصر زبانی در این غزل و احتوای مضامین عرفانی است. پیش‌فرض پژوهش، بافت ویژه غزل حافظ است که تلفیقی از غزل عرفانی و عشقی و آمیزه‌ای از معانی و مضامین عاشقانه و عارفانه است (نک. شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۳۱-۱۴۳).

۱-۲- پیشینه تحقیق

در حوزه مطالعات معنی‌شناختی به‌ویژه تحلیل گفتمان و کاربردشناسی زبان، آثاری متعدد پیرامون آراء گرایس، در قالب کتاب، مقاله و رساله تحصیلی هم در ایران هم در خارج از ایران به رشته تحریر درآمده و متونی مختلف در حوزه‌های مختلف نیز با اتکا بر آراء او تحلیل و بررسی شده‌است. اگرچه هریک از این آثار به‌نوعی پیشینه‌ای برای تحقیق حاضر به‌شمار می‌آیند؛ به دلیل تعدد و تنوع آثار مذکور و به قصد تحدید دامنه بحث متناسب با محدودیت حجم مقاله، در این بخش صرفاً به تحقیقاتی اشاره می‌شود که با موضوع محوری این پژوهش؛ یعنی غزل حافظ و البته علم معانی، پیوندی مستقیم دارند و پیشینه دقیق تحقیق حاضر به‌شمار می‌آیند. در این محدوده، مقالات ذیل به اصول همکاری گرایس و ارتباط آن با علم معانی و غزل حافظ پرداخته‌اند:

- رحمانی و طارمی (۱۳۷۹) علم معانی را به تحلیل گفتمان و مباحث مقتضای حال، مقتضای ظاهر و معانی اولیه و ثانویه علم معانی را به مباحث کاربردشناسی و آراء گرایس نزدیک یافته‌اند. وجوه اشتراک و افتراق آنها را برشمرده‌اند و با بررسی رویکردهای مشابه و متفاوت آن دو، راهایی را برای تعامل تکمیلی مباحث آنها، پیشنهاد داده و به این نتایج دست یافته‌اند: ۱- در علم معانی می‌توان از اصول گرایس به صورت تکمیل‌شده استفاده کرد و معنای ثانویه را به آنها ارتباط داد؛ یعنی در مورد هریک از انواع معانی ثانوی مربوط به انواع گوناگون جمله‌ها، مشخص کرد که معنی ثانوی مربوطه، در نتیجه عدول از کدام‌یک از اصول القا می‌شود. از این طریق می‌توان نحوه استخراج هریک از انواع معانی ثانویه را بهتر و دقیق‌تر توصیف کرد. ۲- در منظورشناسی می‌توان از طبقه‌بندی علم معانی در مورد انواع معانی ثانویه جمله‌های گوناگون، به صورت تکمیل‌شده بهره گرفت و ارتباط آنها را با اصول همکاری گرایس بررسی کرد. به بیان دیگر، در مورد هریک از اصول گرایس مشخص کرد که عدول از آن، چه نوع یا نوعی از معانی ثانوی را القا می‌کند. از این طریق می‌توان کارکرد اصول گفت‌وگو و نتایج ناشی از نادیده‌انگاشتن آنها را بهتر و دقیق‌تر توصیف و طبقه‌بندی کرد. با

این کار می‌توان به روشی جامع‌تر در منظورشناسی دست یافت؛ روشی که توصیفی جامع‌تر و دقیق‌تر را از توانش زبانی گویشوران در القای معانی ثانوی به دست دهد. رحمانی و طارمی بر این باورند که می‌توان اصل دیگری را با نام اصل تأکید از دانش معانی استخراج کرد و به عنوان اصل پنجم، بر اصول گفت‌وگوی گرایس افزود. آنها اندرزهای اصل تأکید را بدین صورت شرح داده‌اند: بر گفته خود به میزان مناسب تأکید کنید؛ به عبارت دقیق‌تر: الف- اگر مخاطب نسبت به مضمون خبر حالت انکار دارد، بر گفته خود تأکید کنید. ب- اگر مخاطب نسبت به مضمون خبر حالت انکار ندارد، بر گفته خود تأکید نکنید.

- طالبیان و آقابابایی (۱۳۹۵) با معرفی و تشریح اصول و قواعد نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی براساس قصیده هائیه و نظریه انسجام و متنتیت هلیدی، به تحلیل غزلی از حافظ براساس آن نظریات پرداخته‌اند و به نظریه گرایس هم خیلی مختصر، اشاره کرده‌اند. آنها با بررسی موارد ذیل بر اساس نظریه نظم جرجانی، به ارائه نمونه‌هایی برای هر یک در غزل حافظ پرداخته‌اند: رعایت فصاحت و شیوایی کلام در سطح الفاظ و معانی و جمله. - رعایت موسیقی کلام متناسب با بافت و مقتضای محتوایی غزل؛ حسن تألیف کلمات و نحو در ساختار کلام (اشاره به مواردی مانند دلالت‌مندی تقدیم و تأخیر اجزای جمله). - وجود انواع انسجام در متن مانند انسجام لفظی و معنایی و وجود عوامل انسجام‌بخش در متن غزل مانند ارجاع، حذف و جانشینی. - رعایت و کاربرد لحن متناسب با محتوا و مقتضای غزل. - کاربرد اصول همکاری گرایس در غزل حافظ البته به صورتی کلی و مختصر در موضعی اندک. - کاربرد دلالت‌مندانۀ صنایع علم معانی، بدیع و بیان در جلوه‌دادن نظم و انسجام در غزل. - دلالت‌مندی ایجاز و اطناب و مساوات در غزل. - تأکید بر بافت به‌عنوان واحد بلاغی نه بر بیت و جمله. - ارتباط همه‌جانبه متن در محور هم‌نشینی و جانشینی. - استفاده مناسب گوینده از حروف در تناسب با ساختار کلی کلام. - کاربرد فراوان جملات نشاندار. - چندمعنایی و چندلایگی متن. - دلالت معنی بر معنی نه لفظ بر معنی. آنها با بررسی موارد فوق به این نتیجه رسیده‌اند که حافظ در تک‌تک ابیات و در ساختار کل غزل هم در ساحت معنایی هم در ساحت نحوی کلام، نظم و انسجام را براساس مقتضای بافت و موضوع کلام و مقتضای مخاطب به‌دقت ایجاد کرده‌است. بدان سبب که مبنا و رویکرد اصلی تحلیل در مقاله مزبور، عمدتاً نظریه نظم جرجانی و الگوی انسجام هلیدی است و به اصول همکاری گرایس صرفاً با ذکر دو مورد کلی

و کوتاه برای اصل کیفیت و کمیت، اشاره‌ای مختصر شده‌است؛ رویکرد آن با رویکرد تحقیق حاضر کاملاً تفاوت دارد.

در حوزه بحث مقتضای ظاهر نیز علاوه بر کتاب‌های بلاغی، مقالات ذیل اختصاصاً به این مبحث پرداخته‌اند: رضایی (۱۳۸۴) مهمترین موارد خروج کلام از مقتضای ظاهر را به تفصیل بررسی کرده و با آوردن شواهدی از زبان و ادبیات عرب، غرض و نتیجه بلاغی هریک را شرح داده‌است. مواردی که رضایی برای خروج کلام از مقتضای ظاهر برشمرده‌است، عبارت‌اند از: - نهادن خبر در جای انشا؛ - نهادن انشا در جای خبر؛ - نهادن ضمیر به جای اسم ظاهر؛ - نهادن اسم ظاهر به جای ضمیر؛ - نهادن مفرد به جای مثنی؛ - نهادن مفرد به جای جمع؛ - نهادن مثنی به جای مفرد؛ - نهادن مثنی به جای جمع؛ - نهادن جمع به جای مفرد؛ - نهادن جمع به جای مثنی؛ - نهادن ماضی به جای مستقبل؛ - نهادن مستقبل به جای ماضی؛ - نهادن اسم فاعل یا اسم مفعول به جای مستقبل؛ - التفات؛ - تغلیب؛ - قلب. طبیبیان (۱۳۸۴) نیز با هدف معرفی و تشریح برخی از موارد خروج کلام از مقتضای ظاهر، آوردن ضمیر به جای اسم ظاهر، آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر، التفات، اسلوب‌الحکیم، سخن گفتن از آینده با واژه گذشته، قلب و اغراض و انگیزه‌های بلاغی آنها را توضیح می‌دهد و با آوردن نمونه‌های متعدد نظم و نثر، به مقایسه آنها در زبان و ادبیات فارسی و عرب می‌پردازد.

درباره معانی و مفاهیم عرفانی نخستین غزل دیوان حافظ نیز شارحان و حافظ‌شناسان، بسیار نوشته‌اند؛ اما چگونگی استنباطها و برداشت‌های عرفانی از این غزل، تاکنون با ابزارهای الگومدار زبان‌شناسیک و در چارچوب علمی و روشمند معنی‌شناسی کاربردی که شیوه تحقیق حاضر است، بررسی و تبیین نشده‌است.

۲- چارچوب نظری

مسأله قصد و نیت گوینده در مطالعات معنی‌شناختی پاره‌گفتارهای زبان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ حتی اگر این منظور در معنی واژه‌های به‌کاررفته در پاره‌گفتارها دیده نشود (نک. لاینز، ۱۳۹۱: ۹-۱۰؛ Lyons, 1995: 5). این مسأله در زبان ادبی نیز که دارای کارکرد ارتباطی ویژه‌ای برای انتقال پیام است، اهمیت بسیار دارد.

خالق متن ادبی در مقام فرستنده پیام، در موقعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خاصی، موضوع مورد نظر خود را در قالب رمزگان خاصی، می‌آفریند. وی با انتخاب و ترکیب واحدهای

آن رمزگان، جهان ممکن متن خویش را معلوم می‌کند و البته باید شرایطی را فراهم آورد که مخاطبش بتواند وارد این جهان ممکن شود. بنابراین با گریز از هنجارهای زبان خودکار، زبانی ویژه را در قالب متنی ادبی ایجاد و پیام مورد نظر خویش را در مجرای ارتباطی خاصی که عمدتاً نوشتار است، ثبت می‌کند تا از طریق آن مجرا به مخاطب انتقال یابد. مخاطب او در مقام گیرنده پیام، باید بتواند به جهان ممکن فرستنده راه یابد و در آن جهان ممکن، پیام و مقصود او را دریافت کند (نک. صفوی، ۱۳۹۱: ۵۱۲-۵۱۳). برای راه یافتن به جهان ممکن متن و نیل به این درک، لازم است هنجارهای زبان خودکار و هنجارگریزی‌های زبانی گوینده را بشناسد و تشخیص دهد. نظریه استنباطی گرایس، برای دریافت پیام فرستنده یا به اصطلاح گرایس «معنای گوینده»^۱، راهکارهایی معین دارد که در تحلیل متون ادبی نیز قابل استفاده است. این نظریه «از جهت اینکه نحوه پیدایش پیام‌ها و معانی را خارج از چارچوب معناشناسی صوری و با توجه به اصول کلام و شرایط برون‌زبانی حاکم بر بافت سخن توصیف و بررسی می‌کند، برای تحلیل گفتمان بسیار حائز اهمیت است» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۹).

۲-۱- نظریه استنباطی گرایس^۲

در ارتباطات زبانی، بیشتر پیام‌ها صراحتاً در ظاهر کلام حضور ندارند بلکه مستور و مضمون در کلام هستند. این اطلاعات غایب در صورت کلام و معانی ضمنی و غیرصریح و نیز فرایند تولید و درک و دریافت آنها، در متون ترجمه‌ای فارسی با عناوین و معادل‌هایی متعدد از جمله تضمن، تلمیح، تلویح، استلزام، استنباط و استنتاج بحث می‌شوند. در این نوشتار معانی ضمنی و فرایند تولید آنها را تضمن و فرایند درک و دریافت آنها را استنباط می‌گوییم (نک. یول، ۱۳۹۳: ۵۸). گرایس با طرح اصل همکاری و شروط آن، تعامل‌های زبانی مستقیم و صریح را توصیف و فرایند استنباطی تعامل‌های زبانی غیرمستقیم و غیرصریح را در محدوده‌ای فراتر از معنی‌شناسی نظری، تحلیل و تبیین می‌کند. به نظریه او نظریه استنباطی می‌گویند و اهمیت کار او در این است که توانسته است در مورد معنای تلویحی جملات و تضمن‌های کلامی، نظریه‌ای روشن، قانونمند و کارآمد ارائه کند (نک. شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۰).

1 . speaker meaning
2 . Inference theory

براساس این نظریه، در تعاملات زبانی انسان‌ها یک سلسله فرضیات مشترک برای پیشرفت روند مکالمه وجود دارد که ظاهراً از یک سلسله ملاحظات عقلانی نشأت گرفته‌اند و دستورالعمل‌هایی برای کاربرد مؤثر زبان در مکالمات، با هدف همکاری بیشتر بین طرفین گفت‌وگو محسوب می‌شوند (نک. آفاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۵). این فرضیات مشترک را گرایس اصل تعاون یا همکاری نامیده و در قالب راهکارهایی ارائه داده‌است.

۲-۱-۱- اصل همکاری یا تعاون^۱

اصل تعاون حاکی از این است که شرکت‌کنندگان در مکالمه باید سهم خودشان را در هر مرحله از مکالمه مناسب با هدف یا جهتی که در آن قرار گرفته‌اند، بر حسب موقعیت ادا کنند. این اصل کلی حاوی ۴ راهکار اصلی و چند راهکار فرعی است که گرایس آنها را اندرزه‌های توصیفی و تجویزی^۲ می‌نامد:

۲-۱-۱-۱- راهکار کمیت^۳: الف- سه‌متان در مکالمه باید مناسب و حاوی اطلاعات کافی و وافی باشد. ب- نه زیاده‌تر و نه کمتر از آنچه ضرورت دارد سخن بگویید (در این زمینه خاص و برای مقصود حاضر).

۲-۱-۱-۲- راهکار کیفیت^۴: در مکالمه صادقانه و مستدل حرف بزنید؛ یعنی: الف- راست بگویید و آنچه را دروغ می‌انگارید، بر زبان نیاورید. ب- آنچه را برایش شواهد و دلایل کافی ندارید مطرح نکنید.

۲-۱-۱-۳- راهکار رابطه یا مناسبت^۵: سخنان مناسب و مرتبط با موضوع بر زبان آورید و بی‌ربط حرف نزنید.

۲-۱-۱-۴- راهکار روش^۶: واضح، مختصر و منظم صحبت کنید؛ یعنی: الف- از ابهام بپرهیزید. ب- از ابهام و نامفهوم‌بودن اجتناب کنید. ج- ایجاز سخن را رعایت و از اطباب بپرهیزید. د- نظم و پیوستگی را در کلام رعایت کنید (نک. Grice, 1975: 45-47).

- 1 . cooperative principle
- 2 . Maxims
- 3 . Quantity
- 4 . Quality
- 5 . Relation
- 6 . Manner

Lyons, 1995: 277- 280; 1989: 26؛ یول، ۱۳۹۳: ۵۴-۵۵؛ لاینز، ۱۳۸۵: ۳۵۹-۳۶۲؛ لاینز، ۱۳۹۱: ۴۰۱-۳۹۸؛ آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۶).

اصل تعاون و راهکارهای همکاری گرایس در همه ارتباطات زبانی دقیقاً رعایت نمی‌شوند و ممکن است یک یا چند مورد از آنها نقض شود. نقض این اصول و عدم رعایت هریک از آنها خود بیانگر رعایت اصول تعاون در سطوح دیگر مکالمه است. به عبارت دیگر طرفین مکالمه با توجه به اصول تعاون، هرگونه تخلف ظاهری از هریک از اصول را، نشانه هدفداری تلقی می‌کنند که آنها را به جست‌وجوی پیام و معنایی فراتر از معنای ظاهری کلمات و جملات ادا شده، وامی‌دارد (نک. آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۸).

۲-۱-۲- تضمین^۱

تضمن در کاربردشناسی به معنای هر استنباط عقلانی براساس عرف به‌شمار می‌آید که قابل ابطال نیز هست (نک. یول، ۱۳۹۳: ۵۳) و در اصل فرایند درک معنی ضمنی است؛ یعنی معنایی که در ظاهر پاره‌گفتارهای ما وجود ندارد ولی درک می‌شود (نک. لاینز، ۱۳۹۱: ۳۹۰؛ Lyons, 1995: 271؛ اما عموماً در وصف معانی ضمنی و فرایند تولید آنها استعمال می‌شود (نک. یول، ۱۳۹۳: ۵۳-۶۵؛ لاینز، ۱۳۹۱: ۴۱۵-۳۹۰؛ Lyons, 1995: 271-290) و در نوشتار حاضر نیز، در همین معنی به کار می‌رود.

گرایس دو نوع تضمین را تعریف و تشریح می‌کند:

۱- تضمین قراردادی یا متعارف^۲، معنی اضافی اما بیان‌نشده یک واژه خاص است که با کاربرد آن پیوند دارد (نک. یول، ۱۳۹۳: ۱۶۱). تضمین‌های متعارف برخلاف تضمین‌های مکالمه‌ای، مبتنی بر اصول همکاری یا راهکارهای گرایس نیستند و لزوماً در بطن مکالمه رخ نمی‌دهند؛ تعبیرشان هم نیازمند بافت خاصی نیست. این‌گونه تضمین‌ها به کلمات خاصی مربوط‌اند که در صورت به‌کارگیری آن کلمات، معانی ضمنی اضافی حاصل می‌شود. کلماتی همچون اما، حتی، هنوز، واو عطف و غیره (نک. همان: ۶۴-۶۵).

۲- تضمین محاوره‌ای یا مکالمه‌ای^۳، معنی اضافی اما بیان‌نشده‌ای است که بایستی مفروض شود تا اصل همکاری برقرار بماند (نک. همان: ۱۶۱). مقصود گرایس از محاوره و مکالمه، «تمامی انواع تعامل‌ها و کنش‌های متقابل اجتماعی در زبان گفتاری یا نوشتاری است» (لاینز، ۱۳۹۱: ۳۹۷). در

- 1 . Implicature
- 2 . Conventional implicature
- 3 . Conversational implicature

این نوع از تضمن «اصل ماجرا این است که فعالیت زبانی، نوعاً تعاملی عقلانی، هدفمند و اجتماعی است و برپایه اصل همکاری استوار است» (همان: ۳۹۷-۳۹۸). تضمن مکالمه‌ای دارای انواعی است که از آن میان تضمن‌های مکالمه‌ای خاص به مراتب رایج‌تر از انواع دیگرند و به این دلیل آنها را معمولاً فقط تضمن می‌نامند (نک. یول، ۱۳۹۳: ۶۲). این نوع تضمن، مسأله محوری پژوهش حاضر است.

در تضمن‌های مکالمه‌ای خاص که از این پس با عنوان تضمن یا تضمن‌های مکالمه‌ای از آنها نام می‌بریم، برخلاف دیگر انواع تضمن، بافت موقعیتی و زمینه متن یا گفتمان اهمیت بسیار دارد و با پرسش‌های اصلی مطرح در نظریه گرایس، ارزیابی می‌شود. «در این نظریه سؤالات اصلی این است که اولاً چگونه متوجه می‌شویم که غرض گوینده معنای اصلی جمله نیست؛ بلکه یکی از معانی ثانوی یا تلویحی است و ثانیاً این معنای ثانوی را چگونه استنباط می‌کنیم؟» (شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۰). نخستین سؤال را نادیده‌انگاشتن اصول همکاری گرایس و انحراف ظاهری از راهکارهای آن پاسخ می‌دهد. «ارائه پیام ضمنی‌ای که مؤثر نیز باشد و اهداف خاص گوینده (یا نویسنده) را برآورده نماید، تابع سازوکارهایی است که اصطلاحاً با نقض^۱ راهکارهای گرایس حاصل می‌شود» (یارمحمدی، ۱۳۹۱: ۱۵). دومین سؤال را نیز بافت و زمینه متن پاسخ می‌دهد. گاهی معنی ضمنی را با پیش‌فرض‌ها و اطلاعات موجود در کلام یعنی قراین زبانی استنباط می‌کنیم و گاهی با توجه به دانش قبلی و پس‌زمینه‌ای مشترک بین طرفین مکالمه و بافت موقعیتی (نک. آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۷؛ شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۱). گویندگان از طریق تضمن پیام را می‌رسانند و شنوندگان از طریق استنباط آن را درمی‌یابند و استنباط‌های انتخاب‌شده، آنهایی خواهند بود که فرض همکاری را همچنان حفظ کنند (نک. یول، ۱۳۹۳: ۵۸).

قابل توجه است که اصول همکاری و اندرزهای گرایس ابزار تفسیر و تعبیر متن نیست بلکه انگیزه‌ای برای این کار است و به ما امکان می‌دهد تا معنی مورد نظر یک پاره‌گفتار را به‌مثابه تابعی از معنی تحت‌اللفظی‌اش و بر حسب بافت، محاسبه و تضمن‌های موجود را استنباط کنیم (نک. لاینز، ۱۳۹۱: ۴۰۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲-۱-۳- بافت و زمینه گفتمان^۱

ما از زبان در خلأ استفاده نمی‌کنیم بلکه آن را در موقعیتی به کار می‌بریم که بخشی از آن درون‌زبانی و بخشی دیگر برون‌زبانی است. بافت درون‌زبانی دراصل محیطی است که به کمک جمله‌های زبان ساخته می‌شود و اطلاعاتی را در اختیار ما قرار می‌دهد که در ادامه ارتباط مؤثر است. بافت برون‌زبانی نیز دراصل محیط و فضای پیرامون فرستنده و گیرنده پیام را تشکیل می‌دهد که به زبان مربوط نیست؛ ولی در درک متن از اهمیتی ویژه برخوردار است. بافت درون‌زبانی و برون‌زبانی در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگرند و مستقل از هم عمل نمی‌کنند (نک. صفوی، ۱۳۹۱: ب: ۲۹۶ و ۳۰۰).

علت کارآمدی و اهمیت نظریه گرایس در تحلیل گفتمان نیز توجه به همین بافت درون‌زبانی و برون‌زبانی است که هم اصول همکاری در مکالمه و هم شرایط برون‌زبانی را دربرمی‌گیرد و با در نظر داشتن آنها به دریافت مقصود گوینده کمک می‌کند؛ معنایی که به بافت اظهار جمله و اوضاع و احوال گوینده و شنونده (قراین حالیه و مقامیه) محدود و مقید است (نک. سرل، ۱۳۸۵: ۶۱). این اهمیت ناشی از این حقیقت است که بدون در نظر گرفتن بافت و قراین، معین کردن یک معنا از میان محتمل‌ها و دریافت معنای مقصود گوینده، غیرممکن است (نک. لاینز، ۱۳۹۱: ۳۹۲ و ۱۳۸۵: ۳۵۴).

بافت، معنایی فراگیر دارد و شمول معنایی آن حتماً باید در تفسیر متن، در مد نظر قرار گیرد. محیط برون‌زبانی متن را بافت موقعیت و پس‌زمینه‌ای گسترده‌تر از آن، یعنی بافت فرهنگی و بافت بینامتنی پدید می‌آورند. بافت فرهنگی، پس‌زمینه سازمان‌یافته و اندیشگانی است که به متن ارزش می‌بخشد و تفسیر آن را محدود می‌کند و بافت بینامتنی، ارتباط با دیگر متون است که فرضیاتی را پیرامون میدان معنایی متن ایجاد می‌کند و احوال تجربی خاصی را پدید می‌آورد که به بافت فرهنگی مرتبط است و برای شرکت‌کنندگان در متن مسلم و بدیهی انگاشته می‌شود. بین متن و بافت، نوعی تعامل منطقی برقرار است. متن به همان اندازه بافت را به وجود می‌آورد که بافت، متن را و معانی از بین این دو ناشی می‌شود (نک. هلیدی و حسن، ۱۳۹۳: ۱۲۵-۱۲۹).

1 . context

۲-۱-۴- مختصات منطقی تضمن مکالمه‌ای

مهم‌ترین ویژگی تضمن مکالمه‌ای ابطال‌پذیری^۱ است؛ به این معنی که اعتبار تضمن‌های مکالمه‌ای مقید به بافت است و به همین دلیل در بافت‌های خاصی ممکن است فسخ شوند بدون اینکه تناقض یا هر نوع ناهنجاری دیگری داشته باشند. ویژگی دیگر، محاسبه‌پذیری^۲ است که مقید به بافت است و بدون در نظر گرفتن بافت و زمینه، امکان طرح نمی‌یابد (نک. لاینز، ۱۳۹۱: ۴۰۹-۴۱۲). محاسبه‌پذیری براساس ویژگی‌های بافت و زمینه متن، معمولاً از خصوصیات ذاتی تضمن مکالمه‌ای به‌شمار می‌رود و بیشتر احتمال‌محور^۳ و کشفی^۴ است نه جزمی^۵ یا جبری^۶ (نک. لاینز، ۱۳۸۵: ۳۶۸). از آنجا که این تضمن‌ها بخشی از پیامی هستند که رسانده می‌شود اما به زبان نمی‌آید، گویندگان همواره می‌توانند قصد رساندن چنین معانی‌ای را انکار کنند. بنابراین ویژگی دیگر آنها انکار‌پذیری^۷ است و به شیوه‌های مختلف می‌توان آنها را صریحاً رد کرد یا حتی استحکام بخشید (نک. یول، ۱۳۹۳: ۶۳؛ Yule, 1996: 44).

۲-۱-۵- اقتضای ظاهر و خلاف آن در علم معانی

در معانی سنتی، مطابقت کلام با اقتضای حال مخاطب، موضوع و مقام را سخن‌گفتن به اقتضای ظاهر می‌گفتند و آن را شاخصه بلاغت کلام می‌دانستند؛ هرچند عمدتاً به اقتضای حال مخاطب پرداخته و مؤکد یا غیرمؤکد آوردن کلام را بر حسب خالی‌الذهن بودن یا شاک^۷ و منکر بودن او، معیار رعایت یا عدم رعایت اقتضای ظاهر دانسته‌اند. در بحث اخراج کلام برخلاف مقتضای ظاهر نیز عمدتاً به همین مقوله پرداخته و آن را گسترش نداده‌اند؛ البته برخی قدما به مقولات دیگر نیز اشاره کرده‌اند که از آن میان، موارد ذیل در زبان فارسی کاربرد دارد: وضع مضمّر در موضع مظهر (آوردن ضمیر به‌جای اسم ظاهر درحالی‌که قبلاً^۸ ذکری از مرجع آن به میان نیامده‌است)، وضع مظهر در موضع مضمّر (آوردن اسم ظاهر به‌جای ضمیر)، قلب، التفات، تغلیب، اسلوب‌الحکیم، سخن‌گفتن از آینده با واژه گذشته، نهادن خبر در جای انشاء و نهادن انشاء در جای خبر.

- 1 . defeasibility
- 2 . calculability
- 3 . probablistic
- 4 . heuristic
- 5 . algorithmic
- 6 . deterministic
- 7 . deniability

موارد اخراج کلام برخلاف مقتضای ظاهر بسی فراتر از مواردی است که در کتب سنتی آمده و این بحث قابل توسعه و تعمیم است. به طور کلی می توان گفت هرگونه تخلف ظاهری از اصول و قواعد زبانی و بلاغی که دائر بر قصد و غرضی از جانب گوینده باشد، خلاف مقتضای ظاهر است؛ زیرا ماهیت این بحث به گونه ای است که به حال مخاطب محدود نمی شود بلکه موضوع و حال متکلم و قصد او را نیز در بر می گیرد. مخصوصاً در گفتمان هایی که مجرای ارتباطی آنها نوشتار است مثل متون مکتوب ادبی، اقتضای موضوع، اقتضای حال متکلم و قصد و نیت او اهمیتی بیشتر می یابد؛ چراکه حال مخاطب -البته اگر مخاطب خاصی در میان نباشد- و مقتضای آن بدان گونه که قدما در نظر داشته اند، به دلیل عدم حضور مخاطب، برای گوینده نامعلوم است. تنها حال معلوم و مسلم او این است که می داند با متن ادبی مواجه است و از ابتدا به دنبال معانی فراتر از ظاهر است.

در معانی سنتی خلاف مقتضای ظاهر، خروج از مقتضای حال نیست و مقتضای حال، هم مقتضای ظاهر، هم خلاف مقتضای ظاهر را در بر می گیرد؛ مشروط بر اینکه مبتنی بر غرض و مصلحتی باشد. در واقع مقتضای حال همیشه آن چیزی نیست که در ظاهر به نظر می رسد و از این رو در آثار ادبا و بلغا دیده می شود که گاهی از مقتضای ظاهر عدول کرده اند و بعد از دقت معلوم می شود که اخراج کلام برخلاف مقتضای ظاهر ناظر بر مقاصدی بوده تا کلام مؤثرتر شود و لذا عین بلاغت بوده است. خلاف اقتضای ظاهر در حقیقت، عدول از اصول و هنجارهای عادی و متعارف کلام است که پدیدآورنده زبان ادبی است و امروزه با عنوان هنجارگریزی^(۱) از آن یاد می شود. به بیانی دیگر و با نگاهی همسو با معنی شناسی کاربردی می توان گفت در ادبیات خلاف مقتضای ظاهر غالباً به مقتضای حال است، هم حال گوینده که نوآور است و تخیلات تازه دارد و هم خواننده که می داند با سبک ادبی مواجه است (نک. شمیسا، ۱۳۹۳: ۲۰۳-۲۱۲؛ طبیبیان، ۱۳۸۴: ۲۳۸-۲۱۹؛ رضایی، ۱۳۸۴: ۸۳-۱۰۲).

اصول همکاری گرایس کم و بیش همین مبحث اقتضای ظاهر است که در معانی سنتی ما به صورتی دیگر مطرح شده و البته توسعه پذیر است (نک. شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۰). به کارگیری مبانی آن دو در کنار هم، چارچوبی مشخص برای پاسخ به مسأله پژوهش حاضر فراهم کرده است.

۳- محاسبه تضمن‌های کلامی در غزل حافظ

در این بخش پس از نقل غزل منتخب^(۲)، بررسی بافت و زمینه و محاسبه تضمن‌های عرفانی آن، با تحلیل جداگانه جملات به‌عنوان واحدهای سازنده متن، چگونگی انحراف از اصول همکاری و اندرزهای تجویزی گرایس و روند استنباطی تضمن‌های موجود در غزل را تبیین می‌کنیم.

- | | |
|--|---|
| ۱. الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها | ۲. که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها |
| ۳. به بوی نافه‌ای کآخر صبا زان طره بگشاید | ۴. ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها |
| ۵. مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم | ۶. جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محلها |
| ۷. به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید | ۸. که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها |
| ۹. شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل | ۱۰. کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها |
| ۱۱. همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر | ۱۲. نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها |
| ۱۳. حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ | ۱۴. متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهلها |

۳-۱- بافت و زمینه غزل

تحلیلگران شعر حافظ در مقام گیرندگان پیام‌های او، با اطلاعات و دانش‌های فردی متعدد غزل او را مطالعه می‌کنند و این تفاوت‌های فردی که ریشه در شرایط فرهنگی و تجربی متفاوت دارد، منجر به برداشت‌هایی متعدد و متفاوت از شعر او می‌شود. دیوان حافظ در جایگاه بازنترین متن ادب فارسی، این فرصت را در اختیار خوانندگان خود قرار داده است. در نظام‌های گفتمانی باز، برخلاف نظام‌های زبانی بسته، معنا سیال است و دریافت آن تابع نظام‌های دوقطبی تثبیت‌شده نیست (نک. شعیری و ترابی، ۱۳۹۱: ۴۷)؛ اما این ویژگی خود از نظام و قانون خاصی پیروی می‌کند. این نوع گفتمان نیز طیف معنایی قانونمندی را بازمی‌تاباند و تحلیلگر آن باید توانش آشوبگرای خویش را مهار کرده، با طیف و میدان معنایی متن هماهنگ سازد (نک. فضیلت، ۱۳۸۵: ۱۹۵). میدان معنایی^۱ غزل حافظ را بافت درون‌زبانی و برون‌زبانی شعر او رقم می‌زند.

جست‌وجو در متون ادبی، تاریخی، تحقیقی و مخصوصاً سنت شعر فارسی، تحلیلگر شعر حافظ را مطلع می‌سازد که در عصر حافظ، تصوف و عرفان در تمام زوایای فرهنگی جامعه از جمله هنر و ادبیات نفوذ داشته و حافظ نیز متأثر از این نفوذ و سیطره و با این معرفت

1 . Semantic field

زمینه‌ای^(۳) به تلفیق عرفان و عشق در برخی غزل‌های خود پرداخته‌است. وی با مطالعه و تتبع در غزلیات معاصران و پیشینیان خود از جمله سعدی و مولانا، با زبانی بلیغ و هنرمندانه، مضامین بلند عشق زمینی و آسمانی را در قالب غزل تلفیقی جمع‌آورده و با فراهم‌آوردن عصاره‌ای از عالی‌ترین مضامین ادبیات فارسی در شعر خود، غزل فارسی را در اوج نشانده‌است (نک. شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۳۱-۱۴۳). این اقتدار و توانایی زبانی، حاصل معرفت زمینه‌ای وسیع و عمیق حافظ است و تحلیلگر شعر او قطعاً باید از آن مطلع باشد. حافظ در بسیاری از علوم فنون متفنون و در علوم قرآنی و بلاغی متخصص است. قرآن مجید و کتاب‌هایی که در علوم قرآنی و تفسیر قرآن موجود بوده؛ به‌ویژه کشف زمخشری مورد توجه خاص حافظ بوده‌است و آثار مطالعه و بررسی کتب متعدد موجود در زمان او، از جمله *کیمیای سعادت* غزالی، *مرصاد/العباد* رازی، آثار روزبهان بقلی و *مفتاح/العلوم* سکاکی در شعر و کلام او منعکس است (نک. خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۲۱-۴۰). حافظ بر زبان عربی و فصاحت و بلاغت آن که زبان فرهنگ و علوم پیشرفته زمان اوست، تسلط داشته‌است و نشان این تسلط هم از ملمعات بی‌نظیر او و هم از پرداختن او به علوم بلاغی و هم از اعتقادش به اعجاز زبانی یا ادبی قرآن نمایان می‌شود (نک. برزگر خالقی، ۱۳۸۴: ۱۷۷-۱۷۸). از اشارات کوتاه بسیاری از کتاب‌ها و منابع درباره حیات فرهنگی شیراز در قرن هشتم برمی‌آید که شیراز در آن زمان، علی‌رغم وضعیت سیاسی ناآرام و ناپایدار، یکی از مهمترین کانون‌های فرهنگی و مراکز علمی و ادبی ایران و جهان اسلام بوده‌است. مدارس متعددی در آن شهر برپا بوده و علوم متعدد از جمله عرفان و کتب تصوف نظری و عملی همچون *عوارف/المعارف* سهروردی، *اوراد/الاحباب* و *فصوص/الآداب* باخرزی، *فصوص/الحکم* و *فتوحات* ابن عربی و شروح مختلف آن، *مصباح/الهدایه* کاشانی و غیره در آن مدارس و بقعات، تدریس می‌شده‌است (نک. خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۱۸-۲۰). حافظ در چنین محیطی که هنوز مجمع عالمان، ادیبان، عارفان و شاعران بزرگ بود، تربیت علمی و ادبی می‌یافت و با ذکاوت ذاتی و استعداد فطری و تیزبینی شگفت‌انگیز خود، میراث‌خوار نهضت علمی و فکری خاصی شد که پیش از او در فارس، فراهم آمد و اندکی بعد از او به فترت گرایید (نک. صفا، ۱۳۷۴: ۱۸۶). اطلاعات مذکور، اوضاع و احوال محیطی و فرهنگی پیرامون حافظ را در مقام فرستنده پیام گزارش می‌کند و دانش پس‌زمینه‌ای مشترک بین او و تحلیلگر شعرش را در مقام گیرنده پیام شکل می‌دهد و مشخص می‌سازد. این دانش پس‌زمینه‌ای مشترک، بافت

فرهنگی و بینامتنی شعر حافظ را تشکیل می‌دهد و بافت موقعیتی روشنی را ترسیم می‌کند که پدیدآورنده محیط و بافت برون‌زبانی شعر حافظ در غزل مورد نظر است.

بررسی دقیق بافت درون‌زبانی غزل را به بخش بعد موقوف می‌کنیم؛ اما نکته قابل‌ذکر در این بخش که برای ورود به تحلیل پیش‌رو ضرورت دارد و محاسبه تضمن‌های کلامی در این غزل را میسر می‌سازد، ارائه تصویری روشن از قراین زبانی موجود در بافتار کلی متن است که در ابتدا نظر هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند.

در این غزل واژه‌ها و عبارات عمدتاً حوزه معنایی مرتبطی دارند. واژه‌های ساقی، کأس، عشق، بو، صبا، طره، تاب جعد مشکین، جانان، عیش، می، خودکامی، بدنامی و راز، با معانی قاموسی و قراردادی خود متعلق به ساحت عشق‌ورزی مادی و زمینی است و می‌تواند با واژه‌ها و مفاهیم ذیل در ارتباط باشد: ادر، ناولها، آسان نمودن عشق در اول، افتادن مشکل‌ها در راه عشق، نافه‌گشادن از طره، خون در دل عاشق افتادن، منزل جانان، جرس، محمل، پیر مغان، بی‌خبری، راه و رسم منزل‌ها، شب تاریک، بیم موج، گرداب هایل، سبک‌باران ساحل‌ها، محفل‌ها، حضور مداوم در محضر معشوق، غایب‌نبودن از محضر معشوق، ملاقات و دیدار معشوق، من تهوی، دع‌الدنیا و اهملها.

کلمات و مفاهیم مذکور، در ارتباط با هم می‌توانند معانی صریح و متعارفی را منتقل و اشکال و تصاویری متعدد از عشق‌های زمینی را ترسیم کنند. اما در این غزل، واژه‌هایی نیز حضور دارند که با قراردادهای متعارف زبانی، در حوزه معنایی واژه‌ها و مفاهیم فوق‌قرار نمی‌گیرند و به‌ظاهر ارتباطی با آنها ندارند. این واژه‌ها عبارت‌اند از «سجاده» و «سالک» که به حوزه معنایی متفاوتی تعلق دارند و با همنشینی در کنار واژه‌هایی دیگر در واحدی بزرگتر به نام بیت، معنایی را انتقال می‌دهند که ظاهراً با دیگر ابیات، ارتباط و همخوانی ندارد و حاکی از عدم انسجام و پیوستگی^(۴) متن است. بیت مذکور اصل رابطه و روش (اندرز) را در بافتار کلی متن نقض کرده‌است. این تخلف نشانه هدفداری است که خواننده را به جست‌وجوی پیام و معنایی فراتر از ظاهر کلمات و جملات وامی‌دارد.

این بیت اتفاقاً در مرکز غزل قرار گرفته و ۳ بیت پیش از آن، ۳ بیت هم پس از آن آمده‌است. در این بیت، ترکیبی اضافی هست که می‌تواند به‌مثابه پلی، ارتباط لازم بین تمام ابیات غزل را برقرار سازد و انسجام و پیوستگی متن را تضمین کند. ترکیب اضافی «پیر مغان» با معنی قاموسی پیر آتش‌پرستان و با معنی متداول و قراردادی پیر می‌فروش در

ادبیات فارسی (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۴۰۸-۴۱۴)، متعلق به حوزه معنایی واژه‌هایی است که پیشتر در زمره آنها نام برده شد و با معنی استعاری، به حوزه معنایی «سالک» و «سجاده» مرتبط است که از کلیدواژه‌های عرفان و شریعت محسوب می‌شوند. البته این معنی استعاری را خواننده مطلع از اصطلاحات تصوف و عرفان با دانش پیش‌زمینه‌ای و با قرینه صارفه «سالک» درمی‌یابد. پیر مغان در اصطلاح عرفانی، سالک منتهی و مرشد راهنماست؛ لذا این ترکیب، پل‌واژه‌ای^(۵) است که دو حوزه معنایی مختلف^(۶) را به هم پیوند می‌زند (نک. یارمحمدی، ۱۳۹۱: ۱۰۸-۱۰۹) و ارتباط دو واژه سجاده و سالک را با دیگر واژه‌های متن و ارتباط این بیت را با دیگر ابیات غزل روشن می‌کند و نشان می‌دهد قرارگرفتن این بیت در مرکز غزل، اتفاقی نبوده و انتخاب آگاهانه شاعر در آن دخیل بوده‌است. تأکید می‌شود در قدیمترین نسخه موجود دیوان حافظ (۸۰۷ هـ)، ترتیب توالی ابیات به همین صورت است که در نسخه قزوینی ضبط شده‌است (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۴۰۰).

با این تحلیل، بیت چهارم غزل نه تنها بیتی بی‌ربط نیست؛ بلکه هسته و کانون معنایی متن را تشکیل داده و با کارکردی نشانه-معنایی، تجمع دو سطح زبانی و تلفیق دو ساحت عشق و عرفان را موجب گردیده، زبانی عرفانی را شکل بخشیده و بافتی عرفانی را در این غزل پدیدآورده‌است.

«اجتماع بین دو سطح زبانی، اجتماعی است که ساخته می‌شود و عنوانی که می‌توان برای تجمع این دو سطح زبانی در نظر گرفت، کارکرد نشانه-معنایی است. در واقع قبل از تجمع این دو سطح، رابطه آنها اختیاری است؛ اما به محض اینکه این تجمع شکل می‌گیرد، دیگر رابطه آنها الزامی می‌شود؛ زیرا در اینجا انتخاب صورت گرفته‌است و کنشگر زبانی در رابطه بین دو سطح، از میان همه ممکن‌های معنایی، یکی از آنها را برگزیده‌است» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۴).

هسته معنایی این بیت به‌عنوان متن جمله‌ای که در متنی بزرگتر به نام غزل جای دارد، سفر روحانی است که در میان دو گونه سفر مادی ترسیم شده‌است که در ابیات پیش و پس آن قرار گرفته‌اند. بیت ۳ حکایت از سفری زمینی دارد و بیت ۵ حکایت از سفری دریایی. این ۳ بیت در کنار هم، تصویری چندوجهی از مراحل و احوال سیر و سلوک عرفانی ارائه می‌دهند و با انتقال این معانی به دیگر اجزای متن؛ یعنی ابیات پیش و پس خود، حال و هوای غزل را عارفانه می‌سازند. در پی این تسری و فرایند انتقال معنایی، واژه‌هایی که مربوط به حوزه معنایی عشق‌ورزی زمینی هستند، مفهومی فراتر از مفهوم قاموسی می‌یابند و با پدیدآوردن زبان

اشارت^(۷)، معانی مصطلح در عرفان و تصوف را منتقل می‌سازند. این معانی در شروح عرفانی این غزل به تفصیل بیان شده‌است.

۳-۲- تجزیه غزل و تحلیل اجزای آن

این غزل شامل ۷ بیت است که هر مصراع از آن، در ژرف‌ساخت خود یک جمله مستقل است مگر در بیت دوم که دو مصراع با هم یک جمله ساخته‌اند. لذا تعداد جملات غزل به عنوان واحدهای سازنده متن، ۱۳ جمله است که در این بخش، جداگانه بررسی می‌شوند. در این بررسی که بافت درون‌زبانی متن را با توجه به بافت برون‌زبانی مذکور در بخش قبل، شامل می‌شود؛ عدم رعایت اصول همکاری گرایس و خلاف مقتضای ظاهر براساس آراء قدما را توأمان در نظر داریم و نشان می‌دهیم که حافظ با رعایت نکردن کدام اصول و قواعد زبانی در این غزل، تضمن‌های عرفانی پدید آورده‌است. بدین منظور به تجزیه غزل و تشریح و تحلیل دقیق موارد خروج از قواعد و هنجارهای زبان معیار می‌پردازیم. در آخر نیز موارد عدول از اصول و اندرزهای گرایس در کل غزل را، به صورت فشرده در جدولی نمایش می‌دهیم و جهت ارائه مقایسه‌ای آماری در یک نگاه نیز، درصد انحراف از اصول مذکور را در کل غزل، با رسم نمودار نشان می‌دهیم تا کیفیت و کمیت هنجارشکنی‌های زبانی حافظ را در جهت آفرینش زبانی ادبی- عرفانی در این غزل تبیین کنیم.

۳-۲-۱- در مصراع ۱ کلمات ساقی و کأس با توجه به بافت و زمینه غزل، در این متن حامل معنای قاموسی نیستند و اصطلاحاً رمز و نماد محسوب می‌شوند. حافظ با استفاده از این نمادها، ۳ اصل از اصول گرایس را بدین شرح نادیده گرفته‌است:

۱- کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ رمز فشرده‌ترین صورت خیال است که معانی غیرمحسوس، ناشناخته، رازناک و غیرقابل بیان به شکلی مبهم و غیرقطعی، با ویژگی‌های بسیارمعنایی در آن ظهور می‌یابد (نک. آقاحسینی و همتیان، ۱۳۹۴: ۲۴۹). گوینده‌ای که در کلام خویش از رمز بهره می‌گیرد، درواقع ایجاز کلام را به بالاترین صورت ممکن می‌رساند و بسیار کمتر از آنچه در ایجاد ارتباط ضرورت دارد، سخن می‌گوید؛ لذا اصل کمیت و اندرزهای آن را رعایت نمی‌کند. این موجزگویی که وضوح کلام را از بین می‌برد، خود ناقض اصل روش نیز هست.

۲- کیفیت و اندرز (الف)؛ کلمه در مقام نماد، دیگر بر معنای حقیقی خود دلالت ندارد و شرط صداقت در مکالمه را مخدوش می‌کند. مقصود حافظ، معنای ظاهری این کلمات نیست؛ لذا ظاهراً به نظر می‌رسد که راست نمی‌گوید.

۳- روش و اندرز (الف) و (ب)؛ ابهام و عدم وضوح از ویژگی‌های تفکیک‌ناپذیر نماد است که صراحت کلام را از بین می‌برد.

حافظ با به‌کارگیری ساختار دستوری امری در این مصراع نیز، اصل کیفیت و اندرز صداقت (الف) را نادیده گرفته‌است. اصل صداقت در صورت و ساختار جمله امری، استعلا و برتری آمر و الزام انجام امر از طرف مأمور به را ایجاب می‌کند؛ درحالی‌که اطلاعات موجود در کلام (معنای نمادین ساقی و کأس در عرفان و تصوف) و دانش پس‌زمینه‌ای و قبلی مشترک بین گوینده و گیرنده که آشنایی با اصطلاحات و نمادهای عارفانه است، خواننده را متوجه می‌سازد که آمر در مقام استعلا و برتری نیست و مأمور به الزامی در انجام امر او ندارد؛ بلکه این فرمان صوری، درواقع شوق و طلبی است که از فرودستی، دردمندی و پریشان‌حالی آمر حکایت دارد و بیانگر دعا، درخواست و آرزومندی اوست. به‌عبارت‌دیگر، بیان آرزو در قالب امر، رابطه‌ای غیرمستقیم بین ساختار صوری جمله و نقش معنایی و کارکرد ارتباطی آن برقرار می‌سازد که ناقض اصل کیفیت و اندرز الف و اصل روش و اندرز (الف) و (ب) است؛ زیرا گوینده را به دروغ‌گویی منتسب می‌کند و موجد ابهام می‌شود.

۲-۲-۳- در مصراع ۲ مخاطب، ساقی مذکور در مصراع اول با معنی نمادین معشوق آسمانی است. ساقی در خطاب حافظ حضرت حق است که محبوب سالکان و عارفان است. میراث فرهنگ تصوف اسلامی از پیش، زمینه را برای نسبت‌دادن این بار معنایی خاص به کلمه ساقی برای حافظ مهیا کرده‌است (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۳۴۷-۳۴۸). با توجه به اینکه حضرت حق عالم به امور و احوال گوینده است، اخبار از مشکل‌های عشق برای او، درواقع توضیح واضح است و غیرضروری؛ لذا حافظ با این زیاده‌گویی، اصل کمیت و اندرز (ب) و اصل روش و اندرز (ج) را رعایت نکرده‌است. با نهادن خبر در جای انشا نیز رابطه‌ای غیرمستقیم بین ساختار صوری جمله و نقش معنایی آن برقرار کرده و با ساختاری خبری به استرحام از معشوق پرداخته؛ لذا از اصول ذیل عدول کرده‌است: کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). نماد عشق نیز، ناقض اصول کمیت و اندرز (الف) و (ب)، کیفیت و اندرز (الف) و روش و اندرز (الف) و (ب) است.

۳-۲-۳- در مصراع ۳ و ۴ حافظ با نهادن انشا در جای خبر، رابطه‌ای غیرمستقیم بین صورت و نقش جمله برقرار کرده و با ساختاری عاطفی به اخبار و بیان مشکلات عشق پرداخته؛ لذا اصول ذیل را نادیده انگاشته است: کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). حضور نمادهای صبا، طره و جعد در این بیت، ناقض اصول ذیل است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). عبارات کنایی «نافه گشادن» و «خون در دل افتادن» نیز با اصول ذیل سازگاری ندارد: کمیت و اندرز (الف) و (ب)، کیفیت و اندرز (الف)، رابطه، روش و اندرز (الف) و (ب). ایهام تناسب موجود در کلمات بو، نافه، مشک و خون ناقض اصل کمیت و اندرز (الف) و (ب) و اصل روش و اندرز (الف) و (ب) است. وضع مضمّر در موضع مظهر در ترکیب «آن طره» و کلمه «مشکینش» نیز، ناقض اصل کمیت و اندرز (الف) و (ب) و اصل روش و اندرز (الف) و (ب) است. این وضع، ایجازی را موجب شده که وضوح بیت را از میان برده و موجد ابهام شده است.

۳-۲-۴- در مصراع ۵ حافظ با نهادن انشا در جای خبر، رابطه‌ای غیرمستقیم بین صورت و نقش جمله برقرار کرده و اصول کیفیت و اندرز (الف) و روش و اندرز (الف) و (ب) را نادیده گرفته است. نماد جانان نیز با اصول کمیت و اندرز (الف) و (ب)، کیفیت و اندرز (الف) و روش و اندرز (الف) و (ب) سازگار نیست. این مصراع، استفهام انکاری و سؤالی بلاغی است که یکی از مصادیق نادیده‌انگاشتن اصل کیفیت و اندرز (الف) به‌شمار می‌آید. جملات پرسشی در سؤال بلاغی جنبه سؤال غیرایجابی دارند؛ یعنی سؤالی که جواب نمی‌خواهد و به قصد سؤال ادا نمی‌شود (نک: شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۴۵). لذا این گونه پرسش‌های بلاغی ناقض اصل کیفیت و صداقت است. ایهام موجود در واژه‌های منزل و عیش نیز ناقض اصول کمیت و اندرز (الف) و (ب) و روش و اندرز (الف) و (ب) است.

۳-۲-۵- در مصراع ۶ کاربرد نماد جرس اصول ذیل را زیر پا گذاشته است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). شخصیت‌بخشی به جرس با فعل فریادداشتن ناقض اصل کیفیت و اندرز (الف) و ایهام موجود در واژه محمل‌ها ناقض اصول کمیت و اندرز (الف) و (ب) و روش و اندرز (الف) و (ب) است.

۳-۲-۶- در مصراع ۷ کاربرد نماد می، اصول ذیل را نادیده گرفته است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). کاربرد استعاری^(۸) پیر مغان نیز ناقض این اصول است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ کیفیت و اندرز (الف)؛ رابطه؛ روش و اندرز (الف) و

(ب). امبرتو اکو در مقاله استعاره می‌گوید که در استعاره هر چهار اصل نقض می‌شود: «کسی که استعاره را ادا می‌کند ظاهراً دروغ می‌گوید، پوشیده سخن می‌گوید و از اینها گذشته از چیز دیگری سخن می‌گوید و تمام مدت تنها اطلاعات گنگ می‌دهد» (به نقل از شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۱). عبارت کنایی و متناقض‌نمای «به می سجاده رنگین کردن»، با اصول ذیل سازگار نیست: کمیت و اندرز (الف)، کیفیت و اندرز (الف)، رابطه، روش و اندرز (الف) و (ب). وضع مضمیر در موضع مظهر در کلمه «گرت» ناقض اصول کمیت و اندرز (الف) و (ب) و نیز روش و اندرز (الف) و (ب) است؛ زیرا مرجع ضمیر یعنی مخاطب در آن نامعلوم است و همین وضع، ایجازی را پدیدآورده که صراحت کلام را از بین برده و موجب ابهام شده است.

۳-۲-۷- در مصراع ۸ عدم احتوای اطلاعات کافی، ناقض اصل کمیت و اندرز (الف) و (ب) و ابهام موجود در «منزل‌ها» ناقض اصل روش و اندرز (الف) و (ب) است. پیشتر اشاره شد، مصراع ۷ و ۸ یعنی بیت ۴ ناقض اصل رابطه و اصل روش و اندرز (د) در کل متن است.

۳-۲-۸- در مصراع ۹ حافظ با نهادن انشا در جای خبر، رابطه‌ای غیرمستقیم بین ساختار صوری جمله و کارکرد ارتباطی آن برقرار کرده و با ساختاری عاطفی به اخبار و بیان مشکلات سیر و سلوک پرداخته؛ لذا اصول کیفیت و اندرز (الف) و روش و اندرز (الف) و (ب) را رعایت نکرده است. کاربرد نمادهای شب، موج و گرداب نیز ناقض این اصول است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب).

۳-۲-۹- در مصراع ۱۰ حافظ با نهادن انشا در جای خبر و ایجاد رابطه‌ای غیرمستقیم بین صورت و نقش جمله، اصول ذیل را نادیده انگاشته است: کیفیت و اندرز (الف)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). ترکیب کنایی «سبکباران» نیز ناقض اصول ذیل است: کمیت و اندرز (الف)؛ کیفیت و اندرز (الف)؛ رابطه؛ روش و اندرز (الف) و (ب). استفهام انکاری مصراع، اصل کیفیت و اندرز (الف) و وضع مضمیر در موضع مظهر با کلمه «ما»، اصول ذیل را مخدوش کرده است: کمیت و اندرز (الف) و (ب) و روش و اندرز (الف) و (ب)؛ زیرا مرجع ضمیر نامعلوم است و همین وضع، ایجازی را پدیدآورده که صراحت کلام را از بین برده و موجب ابهام شده است.

۳-۲-۱۰- در مصراع ۱۱ ابهام موجود در کلمات خودکامی و بدنامی، عدم احتوای اطلاعات کافی و ایجاز کلام، ناقض اصول ذیل است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ روش و اندرز (الف) و (ب).

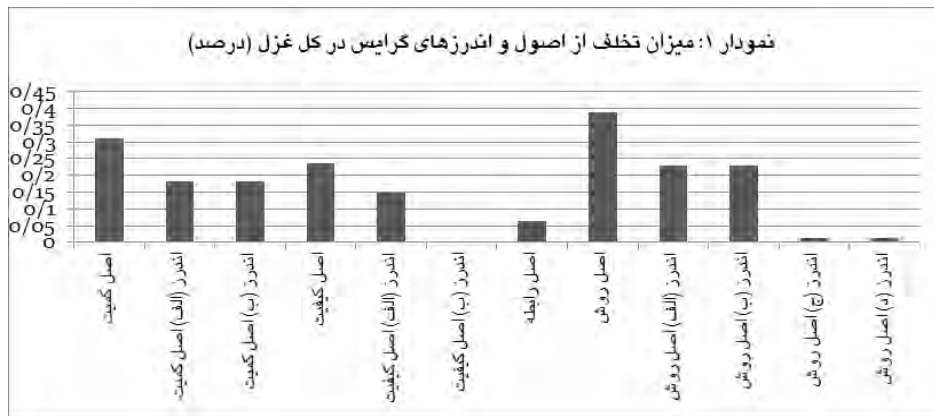
۳-۲-۱۱- در مصراع ۱۲ حافظ با نهادن انشا در جای خبر رابطه‌ای غیرمستقیم بین ساختار صوری جمله و نقش معنایی آن برقرار کرده و اصول ذیل را نادیده انگاشته‌است: کیفیت و اندرز (الف)، روش و اندرز (الف) و (ب). استفهام انکاری و پرسش بلاغی مصراع، اصل کیفیت و اندرز (الف) و وضع مضمَر در موضع مظهر نیز در ۳ مورد، اصل کمیت و اندرز (الف) و (ب) و اصل روش و اندرز (الف) و (ب) را مخدوش کرده‌است: با ضمیر اشاره «آن» در ترکیب وصفی «آن رازی»؛ با ضمیر «او» در «کزو» و با ضمیر متصل فاعلی^(۹) «ند» در فعل «سازند». در هر سه مورد، مرجع ضمایر، مجهول و ناشناخته است؛ لذا این وضع ایجازی را پدیدآورده که صراحت کلام را از بین برده و موجد ابهام شده‌است. یای نکره و ناشناس در آخر ترکیب «آن رازی» نیز با ایجاد ابهام، ناقض اصول ذیل است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ روش و اندرز (الف) و (ب).

۳-۲-۱۲- در مصراع ۱۳ مختصرگویی، با اصل کمیت و اندرز (الف) و (ب) و وضع مضمَر در موضع مظهر با ضمیر «او»، با اصول ذیل سازگاری ندارد: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). این وضع با موجزگویی، صراحت مصراع را از میان برده و موجد ابهام شده‌است.

۳-۲-۱۳- در مصراع ۱۴ وضع مضمَر در موضع مظهر، اصول ذیل را مخدوش کرده‌است: کمیت و اندرز (الف) و (ب)؛ روش و اندرز (الف) و (ب). موصول «من» در «من تهوی» در ترجمه فارسی، ضمیر مبهم به‌شمارمی‌آید و موجد ایجاز و ابهام در سطح مصراع شده‌است. با توجه به معانی مصطلح حضور و غیبت در مصراع قبل، این مصراع صورتی دیگر از مصراع پیشین است و همان مفهوم را با عبارتی دیگر بیان کرده‌است؛ لذا با زیاده‌گویی در سطح بیت، اصول ذیل را نادیده گرفته‌است: کمیت و اندرز (ب)؛ روش و اندرز (ج).

جدول شماره (۱) موارد عدول از اصول و اندرزهای گرایس در کل غزل

مصرع	اصل کمیت	اندرز الف ب.	اندرز ج	اصل کیفیت	اندرز الف ب.	اصل رابطه	اصل روش	اندرز الف ب.	اندرز ج	اندرز د
۱	۱	۱	۱	۲	۲		۲			
۲	۲	۱	۲	۲	۲		۳		۱	
۳ و ۴	۵	۵	۶	۳	۴	۱	۶			
۵	۲	۲	۲	۴	۴		۳			
۶	۲	۲	۲	۲	۲		۲			
۷	۴	۴	۴	۳	۳	۳	۴		۱	
۸	۱	۱	۱			۱	۱		۱	
۹	۱	۱	۲	۲	۲		۲			
۱۰	۲	۲	۳	۳	۳	۱	۳			
۱۱	۱	۱	۱				۱			
۱۲	۴	۴	۵	۲	۲		۵			
۱۳	۲	۲	۲				۲			
۱۴	۲	۱	۱	۲	۲		۱		۱	
جمع	۲۹	۲۷	۳۴	۲۲	۲۲	۶	۳۶	۰	۲	۲



۴- نتیجه‌گیری

محاسبه تضمن‌های کلامی خاص در غزل حافظ با عنایت به بافت برون‌زبانی و درون‌زبانی آن و با توجه به اصول همکاری و اندرزهای گرایس، نشان می‌دهد که حافظ با خروج آگاهانه از هنجارها و قواعد زبان معیار که در نظریه استنباطی گرایس، اصول همکاری و در معانی سنتی، مقتضای ظاهر نامیده می‌شود، پیام‌های عرفانی خود را غیرمستقیم و غیرصریح انتقال داده و زبانی ادبی- عرفانی پدید آورده‌است. انحراف‌ها و هنجارشکنی‌های زبانی حافظ در غزل مورد بحث، به زبان ادبی او مختصاتی بخشیده‌است که لازمه پیام‌رسانی عرفانی در زبان اشارت است. این مختصات، مختصات منطقی تضمن‌های مکالمه‌ای خاص‌اند که محاسبه‌پذیری، ابطال‌پذیری و انکارپذیری را شامل می‌شوند و به کار زبان عرفانی می‌آیند. این مختصات، فرستنده پیام‌ها و تلویحات عرفانی را یاری می‌رسانند که هوشمندانه به انتقال معانی مقصود خود بپردازد. حافظ در این غزل ۹۳ مورد، از اصول چهارگانه و ۱۴۸ مورد، از اندرزهای نه‌گانه گرایس عدول کرده‌است. بیشترین انحرافات با ۳۶ مورد و تقریباً ۳۹ درصد مربوط به اصل روش و اندرزهای ذیل است: الف- از ابهام بپرهیزید. ب- از ابهام و نامفهوم‌بودن اجتناب کنید. هرکدام از این اندرزها ۳۴ مورد نادیده گرفته شده‌است که تقریباً ۲۳ درصد از انحرافات اندرزها را شامل می‌شود. حافظ با عدم رعایت این اصل و اندرزهای آن، مشخصات اصلی زبان خود یعنی ابهام، پوشیده‌گویی، سربستگی و غلط‌افکنی را رقم زده‌است که از مختصات سبک‌شناختی شعر اوست و از ویژگی‌های زبان عرفانی نیز به‌شمار می‌آید. کمترین انحرافات

هم با ۶ مورد و تقریباً ۶ درصد مربوط به اصل رابطه است که نشان‌دهنده انسجام و پیوستگی غزل حافظ در نمایاندن زبانی عرفانی و انتقال تضمن‌هایی عارفانه است.

پی‌نوشت

- ۱- هنجارگریزی ادبی در اصل تخطی از برخی قواعد زبان هنجار است (نک. صفوی، ۱۳۹۱: ب: ۱۵؛ شمیسا، ۱۳۹۳: ۲۰۴).
- ۲- غزل مذکور مطابق با نسخه تصحیح قزوینی و مأخذ آن درس حافظ است (نک. استعلامی، ۱۳۸۲: ۱/ ۶۷).
- ۳- معرفت زمینه‌ای، اطلاعات و دانشی قبلی است که یکی از مباحث عمده در سازمان‌دادن و پردازش گفتمان به صورت متن و استخراج و استنتاج معنی از متن به‌شمار می‌آید (نک. یارمحمدی، ۱۳۹۱: ۹۶).
- ۴- انسجام و پیوستگی از ملاک‌های ضروری متنیت است. انسجام سبب می‌شود رابطه میان واحدهای واژگانی درون یک متن را دریابیم. پیوستگی نیز ارتباط میان اجزای سازنده یک متن را بر مبنای اطلاعات مشترک فرستنده و گیرنده تعیین می‌کند (نک. صفوی، ۱۳۹۴: ۱۸۹ و ۱۹۳).
- ۵- پل‌واژه، عامل پیوندی مهمی در زبان ادبی است که به مثابه پلی، دو حوزه معنایی متفاوت را به هم پیوند می‌زند (نک. یارمحمدی، ۱۳۹۱: ۱۰۸).
- ۶- اگرچه واژه‌های سجاده و سالک به دو حوزه شریعت و عرفان تعلق دارند، مغایرت و اختلافی معنایی و بنیادین ندارند؛ لذا در کنار هم متعلق به یک حوزه معنایی به‌کاررفته و در مقابل حوزه معنایی واژه‌های ضد شریعت قرار گرفته‌اند.
- ۷- زبان اشارت در کنار زبان عبارت، قسمی از زبان عرفانی است. زبان عبارت زبانی است مبین و روشن و زبان اشارت القاء معانی است بدون گفتن آنها (نک. نوپا، ۱۳۷۳: ۵).
- ۸- پیر مغان در این بیت با معنی مجازی سالک منتهی و مرشد راهنما، به دلایل ذیل استعاره به‌شمار می‌آید نه نماد: ۱- بین معنی حقیقی (پیر آتش‌پرستان و می‌فروشان) و معنی مجازی آن (عارف منتهی و مرشد راهنما)، رابطه مشابهت وجود دارد. کهنه‌کار بودن، مجرب بودن، سوق‌دادن و اسباب فراهم کردن، وجه شبه آن دوست. ۲- قرینه صارفه سالک در مصراع دوم، به نیمه پنهان و محذوف تصویر اشاره می‌کند. ۳- فاقد تأویل‌های متعدد و بی‌شمار است و تنها یک تأویل دارد. ۴- سویه محذوف آن در عالم حس وجود دارد و ذهن بعد از تحلیل استعاره، آن را درمی‌یابد. ۵- مصداق و مابه‌ازای خارجی دارد. نماد و رمز دارای اوصافی مغایر با اوصاف مذکور است (نک. فتوحی، ۱۳۸۹: ۱۸۳-۱۸۸).

۹- در دستوره‌های پیشین، الفاظی را که امروزه شناسه می‌نامیم و مفهوم شخص را در فعل می‌رسانند، ضمائر متصل فاعلی می‌گفتند (نک. احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

منابع

- آقاحسینی، ح. و همتیان، م. ۱۳۹۴. *نگاهی تحلیلی به علم بیان*، تهران: سمت.
- آفاگل‌زاده، ف. ۱۳۹۰. *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- احمدی گیوی، ح. و انوری، ح. ۱۳۸۵. *دستور زبان فارسی ۱*، تهران: فاطمی.
- استعلامی، م. ۱۳۸۲. *درس حافظ*، ج ۱. تهران: سخن.
- برزگر خالقی، م. ۱۳۸۴. *شاخ نبات حافظ*، تهران: زوار.
- پورنامداریان، ت. ۱۳۸۴. *گمشده لب دریا*، تهران: سخن.
- خرمشاهی، ب. ۱۳۷۴. *حافظ*، تهران: طرح نو.
- رحمانی، ا. و طارمی، ک. ۱۳۷۹. «علم معانی و نظریه گرایس». *مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی*، (۹۷): ۳۰۳-۳۲۴.
- رضایی، غ. ۱۳۸۴. «موارد خروج کلام از مقتضای ظاهر». *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵۶ (۱۷۳): ۸۳-۱۰۲.
- سرل، ج. ۱۳۸۵. *افعال گفتاری*، ترجمه م. عبداللهی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- شعیری، ح. ۱۳۸۸. «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه-معناشناسی گفتمانی». *نقد ادبی*، ۲ (۸): ۳۳-۵۱.
- شعیری، ح. و ترابی، ب. ۱۳۹۱. «بررسی شرایط تولید و دریافت معنا در ارتباط گفتمانی». *زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)*، ۳ (۶): ۲۳-۴۹.
- شمیسا، س. ۱۳۷۰. *سیر غزل در شعر فارسی*، تهران: فردوسی.
- شمیسا، س. ۱۳۹۳. *معانی*، تهران: میترا.
- صفا، ذ. ۱۳۷۴. *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲. تهران: فردوس.
- صفوی، ک. ۱۳۹۱ الف. *نوشته‌های پراکنده (معنی‌شناسی)*، دفتر اول. تهران: علمی.
- صفوی، ک. ۱۳۹۱ ب. *آشنایی با زبان شناسی در مطالعات ادب فارسی*، تهران: علمی.
- صفوی، ک. ۱۳۹۴. *معنی‌شناسی کاربردی*، تهران: همشهری.
- طالبیان، ی. و آقابایی، س. ۱۳۹۵. «تحلیل و واکاوی نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی در غزلی از حافظ (با تکیه بر نظریات هلیدی و گرایس)». *نقد ادبی و بلاغت*، ۵ (۲): ۱۵۳-۱۷۰.
- طیبیان، س. ح. ۱۳۸۴. «سخن آوردن برخلاف مقتضای ظاهر». *فرهنگ*، (۵۵): ۲۱۹-۲۳۸.

- فتوحی، م. ۱۳۸۹. *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.
- فضیلت، م. ۱۳۸۵. *معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات*، کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- لاینز، ج. ۱۳۸۵. *مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان شناختی*، ترجمه ح. واله. تهران: گام نو.
- لاینز، ج. ۱۳۹۱. *درآمدی بر معنی شناسی زبان*، ترجمه ک. صفوی. تهران: علمی.
- نویا، پ. ۱۳۷۳. *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه ا. سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هلیدی، م. و حسن، ر. ۱۳۹۳. *زبان، بافت و متن*، ترجمه م. منشی‌زاده و ط. ایشانی. تهران: علمی.
- یارمحمدی، ل. ۱۳۹۱. *درآمدی به گفتمان‌شناسی*، تهران: هرمس.
- یول، ج. ۱۳۹۳. *کاربردشناسی زبان*، ترجمه م. عموزاده مهدیرجی و م. توانگر. تهران: سمت.
- Grice, H. P. 1975. "Logic and Conversation". in *Syntax and Semantics*, Eds. P. Cole and J. Morgan. Vol 3: Speech acts. New York: Academic Press. 41-58.
- Grice, H. P. 1989. *Studies in the ways of words*, Cambridge. M A: Harvard University Press.
- Lyons. J. 1995. *Linguistic Semantics: an introduction*. Cambridge University Press.
- Yule. G. 1996. *Pragmatics*, Oxford: Oxford University Press.

